

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چون به مناسبت اشتراط بلوغ بود عرض کردیم روایتی است که یزید کناسی نقل کرده، ابوخالد یزید کناسی نقل کرده است. این روایت را عرض شد دیروز به این جا رسیدیم در کتاب کافی، در همان ابواب حدود و دیات. الان دقیقاً عنوان بابش در ذهنم نیست. مرحوم شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب در جلد ۱۰ که مربوط به همین ابواب است ایشان آن حدیث را آن جا آورده و از کافی هم نقل کرده است. ابتدا کرده به اسم احمد ابن محمد از کافی. بعد نقل کرده و حالا یک قسمتش را هم می خوانم. شیخ طوسی قبل از جلد ۱۰ در جلد ۷ در باب نکاح همین حدیث را آورده، البته مفصل تر از این مقداری که در کافی هست لکن در آن جا ابتدا کرده به اسم احمد ابن محمد ابن عیسی، عرض کردیم حدس قوی داریم که مراد کتاب نوادر خود احمد است. در آن جا ایشان مرحوم شیخ طوسی اول حدیث را که دارد بعد می گوید و هذه الزیادة وجدتها فی کتاب المشیخة عن یزید الكناسی. می گوید در کتاب مشیخه حسن ابن محبوب این زیادی هست. یعنی نصف سطری را ایشان در اول نقل می کند و عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی قدس الله نفسه نسخه ای از کتاب مشیخه در اختیارش بوده که قرائت کرده و سماع داشته از ابن عبدون، البته ابن عبدون را جزء مشایخ نوشتند و مشترک هم هست ما بین شیخ و نجاشی لکن ابن عبدون یک شرح حال مفصلی ندارد، حالا نمی دانیم چرا شیخ هست. چون شیخ می گوید این کتاب مشیخه را بر ایشان خواندم در سال ۴۲۳، مرحوم شیخ این اگر حالا تاریخ را درست گفته باشند این احمد ابن عبدالواحد را بیاورید، ابن عبدون معروف به ابن هاشم. می گوید در سال ۴۲۳ این کتاب را بر ابن عبدون یعنی از او اجازه گرفتم. آن وقت این نسبت به ورود شیخ به بغداد در ۴۰۸، ۱۵ سال فاصله است. خب اگر شیخ در این مدت از کتاب کافی نقل کرده خب شاید عذرش واضح بوده. کتاب مشیخه در اختیارش نبوده اما بعد چرا تصحیح نکرده را نمی دانیم. این یکی را نمی دانیم. مثلاً این جا تصحیح کرده است، مقابله کرده بین متن کتاب احمد اشعری با مشیخه، عادتاً باید این مطلب را بعد از این تاریخ نوشته باشد. عادتاً دیگه. شیخ جلد اول تهذیب را همان پنج سال

اولیه نوشته است. این پانزده سال است، اشتباه نشود یعنی وقتی شیخ تهذیب را نوشته شیخ مفید هنوز زنده بوده. شیخ مفید ۴۱۳ وفاتش است. هنوز شیخ مفید زنده بوده که ایشان از او نقل کرده است اما از ابن عبدون یا ابن الهاشم ۴۲۳ یعنی ۱۵ سال بعد از ورودش به بغداد، ده سال بعد از وفات شیخ مفید و ای کاش مرحوم شیخ حالا که نسخه ای درست و حسابی از مشیخه آورده بود کل روایات کتاب را مطابق با مشیخه می کرد. این کاش این کار می شد، عرض کردیم چرا شیخ این کار را نکرد توضیحاتش را کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم. عرض کردیم کاری که در زمان شیخ اتفاق افتاد، ظاهرا هم چاره ای نبود یعنی واقعا وضع زمان این اقتضا را می کرد. مثل این که زمان ما اقتضائات خاص خودش را دارد. اقتضائش این بود که ایشان از مرجع فهرستی به رجالی برگشت. این دو تا خط را عوض کردند، مثلا بین اصحاب ما، حتی زمان خود شیخ، کتبی به عنوان اصول مطرح بودند، کتبی به عنوان مصنفات مطرح بودند، اصول دارای اعتبار بیشتری بودند و عرض کردیم شواهد ما کاملا حاکی است عنوان اصول را خود مولف به کتاب نداده است. اشتباه نشود. یعنی اگر حریر کتاب را نوشته اصل ننوشته، مثلا اصل، بعدی ها همچنان که شیخ در ترجمه حریر دارد و له کتاب تعدّ کلّها فی الاصول، تعدّ فی الاصول. کلمه اصل و کرارا و مرارا عرض شد به لحاظ تاریخی، چون نکاتی را که من عرض می کنم جایی نوشته نشده به یک مناسبتی می گوئیم که حالا بعد روی آن کار بکنیم. چون هیچ جا نوشته نشده است. به لحاظ زمانی اصطلاح کلمه اصل تا آن جایی که ما می دانیم از زمان حضرت رضا و بعد از حضرت رضاست یعنی با یک فاصله بیشتری، زمان حضرت جواد تدریجا در میان اهل سنت کلمه صحیح بکار برده شد، بعدی ندارد که اصل یک اصطلاحی در شیعه بوده لکن به لحاظ کتاب و مصنف هم اصطلاح دیگری بوده، در مقابل آنها صحیح و حسن بکار بردند، ما اصل و مصنف می گفتیم، اصول و مصنفات ولی آنها می گفتند صحاح و حسان، بعید نیست لکن اهل سنت کلمه صحیح را در عنوان کتاب، خود کتاب بخاری اسمش الجامع الصحیح، مسلم هم همین طور است. الجامع الصحیح. اسمش الجامع الصحیح است اما اصول پیش ما اسمش نیست، مصنفات پیش ما اسمش نیست، برداشت اصحاب است. دقت می کنید؟ و این نکته فهرستی است اصلا. این که اصول و مصنفات داریم، ارزیابی کتاب نکته فهرستی است. شیخ طوسی این نکته را برداشت و لذا نیامد بگوید این اصول. تصادفا شیخ طوسی اصول را زیاد اسم برده اما بیاید در کتابش این دو تا را جدا بکند نه، مرحوم شیخ صدوق

جدا کرده است. خیلی هم عجیب است، این اصطلاح هم در قمی ها بوده و هم در بغدادی ها، تقریباً می شود گفت این اصطلاح از سال های ۲۰۰ شروع شده تا سال های ۴۵۰ که شیخ است. بعد دیگه این اصطلاح حذف شد. دقت کنید الان مثلاً آقای خوئی وقتی می خواهند سند را بررسی بکنند فرقی بین اصول و مصنفات نمی گذارند، دقت کنید! فرض کنید اگر ما گفتیم کتاب من لا یحضر مثل اصول است، اما خصال ایشان مثل مصنفات است یا اصلاً مصنف است. در این جا آقای خوئی روایت در این جا باشد یا آن جا باشد بحث سندی می کند. فرق بین اصول و مصنفات این است و رجالی و فهرستی این است. این یکی از فوارق اساسی بحث فهرستی و رجالی این بود، این تقسیم به اصول و مصنفات بود. الان شما دیگه این تقسیم را احساس نمی کنید. در کلمات علامه احساس نمی کنید. از زمان علامه به بعد همین آقایانی که نوشتند، احیاء هم هستند، آقای خوئی را هم جزء احیاء حساب بکنیم. این که این جزء اصول است یا مصنفات است ندارند، آقایانی که در بحث حدیثی دارند ما این اصول و مصنفات را جدا می کنیم. این مال قبل از شیخ طوسی است یکی از حضار: در مصنفات در سند تسامح می شود.

آیت الله مددی: نه تسامح نیست. معروف این را گفتند که در مصنفات ضعیف را هم می آورد. فکر نمی کنم. شاید بهترین تعبیر این باشد که حکم حسن را دارد، حسن پیش اهل سنت یا بهترین تعبیری که من گفتم باز اهل سنت دارند در عده ای از موارد دارند یکتب حدیثه و لا یحتج به، اصول یکتب و یحتج به، البته احتمال دادم در بعضی از مصنفات اعم باشد، یکتب یحتج به او لا یحتج به، من فکر می کنم بهترین تعبیر برای مصنفات این باشد، یکتب الحدیث سواء یحتج به او لا یحتج به اما در اصول یکتب الحدیث و یحتج به.

یکی از حضار: اصطلاح کتاب چطور است؟

آیت الله مددی: کتاب عام است. کتاب در عبارت غالباً نوشتار است. کتاب مصطلح ما نیست یعنی چون حدیثش شفاهی نبوده و به نحو نوشتار بوده. آقایان این معنا را دقت نکردند. اصلاً کتاب در عبارت نجاشی یعنی نوشته.

چون عرض کردم بعضی از روایات ما در اوائل حدیثش را می گفت و طرف می شنید، مثل اهل سنت، شفاهی بود، اما بعضی ها می نوشتند. آن وقت آن نوشته را به شاگردش می داد یا به کس دیگری می داد. آن هم آن نوشته را به کس دیگری می داد. اینها جمع شد و فهرست

شد. و لذا عرض کردیم الان در این فهرست نجاشی اسم بعضی از افراد را می برد، کتاب هم نسبت می دهد اما طریق ندارد. این در حقیقت کتاب را نوشته ولی یا به کسی اجازه نداده و یا اگر داده به دومی نداده. بالاخره از فهارس حذف شده است. مثلاً الان اسم عمر ابن حنظله اسمش نیست. نجاشی ندارد. یا حدیثش کلاً شفاهی بوده یا اگر هم نوشتاری بوده این نوشتار درست به ما نرسیده است. فرض کنید به شاگردش. این روایت معروف را داود ابن حسین نقل می کند. روایت مقبوله عمر ابن حنظله. به او داده و او به دیگری نداده، چون نداده است در فهارس نیامده است. اصلاً ترتیب شکل گرفتن فهارس این است. مثلاً زراره در فهارس نقش ندارد. ظاهرش حدیثش به نحو شفاهی بوده. حالا ممکن است پیش امام نوشته، این احتمال داد. یک روایت واحد دارد که ایشان می نوشته، اخذ الواحه یکتب درباره زراره است اما این نوشتار را نداده، خوب دقت بکنید!

یکی از حضار: اگر نوشتار را نداده باشد ولی نقل کرده باشد که نوشتاری هست باز امکان دارد در فهارس باشد چون ثقاتی گفتند که نوشتار را دیدم ولی کتاب الان تحویل ندادند.

آیت الله مددی: عرض کردم بحث آمدن فقط نیست. بعد ترتیب اجازات شد. ممکن است کتاب حذف شده اما اجازه داشته. نحوه فهرست پیش ما این جوری است.

اهل سنت چون حدیثشان به نحو شفاهی بوده، یک طبقه، دو طبقه و بعضی ها سه طبقه بوده. لذا روی فهرست کار نکردند. این نکته ای ندارد که بعضی ها خیال می کنند که ما روی فهرست کار کردیم، اهل سنت کار نکردند. چون نداشتند. عرض کردم اهل سنت را ما یک بحث مستوفایی کردیم مجموعه نوشتارهای اهل سنت از صحابه، از چند تا صحابه این ها نوشتار داشتند. خیلی محدود است. اکثرش هم محل مناقشه است. خیلی کم است که قبول بشود. خب وقتی نوشتار نداشتند چطور فهرست بنویسند؟ وقتی از صحابه نوشتار نیست. سرّ این که اصحاب ما هم به رجال رو آوردند نکته همان است. تاریخ یکی است. فرق نمی کند. علامه وقتی نوشت چون دیگه نوشته ها نبود. کتاب ابان ابن تغلب نبود. کتاب ابان ابن عثمان نبود. لذا به رجال برگشت. همان نکته ای که اهل سنت به رجال رفتند همان نکته هم بعینه در شیعه از زمان علامه به رجال رفتند چون نوشتار نبود، اگر کتاب های اولیه، کتاب حریز و ... نسخه هایش موجود بود

قطعا علامه می نوشت و مقابله نسخ می کرد. چون نسخ موجود نبود طبیعتا به رجال رفتند. اهل سنت هم همین طور. چون نسخی موجود نبود به رجال رفتند. این کار را شیخ هم انجام داد و لذا یکی از فوارق بسیار بسیار مهم در این مسئله این است که فرق بین اصول. البته شیخ اصول را دارد. من چند دفعه عرض کردم، شیخ از نجاشی اصلا قابل قیاس نیست، چون اسم کتاب شیخ اصول و منصفات است. کتاب نجاشی اسمش فهرست مصنفات اصحابنا است. اصلا عنوان اصول در فهرست نجاشی نیست اما اصول در عنوان شیخ هست. حدود ۷۰، ۷۱ تا اصل را شیخ نام می برد. این اصول اربعه را هم عرض کردیم هنوز برای ما روشن نشده که مصدرش از کجا پیدا شده است. شواهد موجود ما موید این مطلب نیست، مضافا که خود مطلب هم یکمی فی نفسه ابهام دارد که یک وقت دیگه عرض می کنم.

ای کاش مرحوم شیخ که این کتاب را شنیده بود ده سال بعد از وفات شیخ مفید، می آمد هر چه حدیث از مشیخه حسن ابن محبوب در کافی و غیر کافی آمده، مثل این جا مقابله می کرد. مثلا این در جلد ۷ است، در جلد ۱۰ ننوشته. آن وقت مشککش این است که حالا نیم سطر است ولی بعد یک قسمت هایی، این قسمت های اختلاف متن چون اصحاب انجام ندادند به نظر ما خیلی ضروری است. بعد یک قسمتیش را با کافی، البته شیخ در نقلش دقیق است و نمی شود انکار کرد. ما فقط اشکالمان این است که ای کاش روی همان اصول اصحاب فهرستی برخورد می کردیم، این مقابله را این جا انجام دادیم خب در کل احادیث انجام می دادید، چطور این جا انجام دادید؟ این احمد ابن محمد، اولاً سند فرق می کند. خدمتان عرض کردم مرحوم صاحب حدائق می گوید اصلا امر شیخ خیلی مشوه است. من ندیدم سنی ها بنویسند، من ندیدم، شاید سنی ها هم نوشته باشند، اصلا مرحوم صاحب حدائق دارد که قلّ ما توجد رواية عنده سلمت من الزيادة أو النقيصة أو التصحيف أو التحريف متنا أو سندا، آقای خوئی هم در مقدمه معجم آوردند لکن در حدائق چند جا این عبارت آمده است، آقای خوئی هم یکی دو موردش را آورده و من در جای دیگه هم در حدائق پیدا کردم. عبارت خیلی تند است. چطور شیخ الطائفه می شود کسی که حدیث را درست نمی تواند نقل بکند، یا زیادی دارد یا نقيصة دارد، یا تحريف دارد یا تصحيف دارد. یا سندش خراب است یا متنش خراب است. کسی که بدايات اوليه را نمی داند باید گفت جامع المقدمات حدیث را هم بلد نیست. این را

.....

معیار کتاب شیعه و محور شیعه قرار بدهیم! شاید ایشان توجه نفرمودند. آقای خوئی نوشته چون مبتلا به مرجعیت بود این اشتباهات پیدا شده است. عرض کردم به لحاظ تاریخی این را فراموش نکنید اولین کسی که ملتفت شد که احادیث در تهذیب مشکلاتی از این قبیل دارد شهید ثانی در درایه است، و إلا قبلی ها این طور بررسی نکردند و این باید بررسی علمی می شد و اولین کسی که عملاً این کار را انجام داد پسر ایشان در منتهی است، احادیث را مقابله کرده است. لکن بعد این راه دنبال نشد، این تمام بحث ما این بود.

پس یک: آن وقت این جا صاحب حدائق می گوید راست هم هست. حالا من برایتان این متن را بخوانم. ببینید در متن کافی این طوری است. در متن کتاب کافی این طوری است. سند هم یکی است، حسن ابن محبوب است. عن ابی ایوب عن یزید الکناسی، هیچ بحثی در سند ندارد. یا کتاب حسن ابن محبوب است چون خود ابو ایوب هم کتاب نوادر به تعبیری کثیر الروات، کتاب ابو ایوب باشد، خود یزید هم همین طور است.

قال علیه السلام، از ابی جعفر هم هست. حالا گاهی اوقات یک حدیث واحد در یک نسخه از ابی جعفر و یک نسخه از ابی عبدالله، در هر دو نسخه عن ابی جعفر است. امامش فرق نکرده است. قال علیه السلام الجاریه إذا بلغ تسع سنین ذهب عنه الیتیم و زوجت و اقیم علیه الحدود التامة علیه و لها. قال قلت الغلام إذا زوجه و دخل باهله و هو غیر مدرک أیقام علیه الحدود و هو علی تلک الحال. فقال اما الحدود الکامله و إلى آخره. خب این عبارت از کتاب کافی است، این عبارت را به عین عبارت کافی در جلد ۱۰ آورده، مرحوم شیخ طوسی در جلد ۱۰ آورده. آن وقت در جلد ۷ سند یکی است، احمد ابن محمد ابن عیسی و آن جا هم همین طور است که احتمالاً از کتاب نوادر است.

اولاً یک مقدمه ای را دارد که ندارد چون مربوط به نکاح است. بعد در این جا: و لا تخذ فی نفسها. حذا یعنی بهره ای از خودش ندارد. حتی تستکمل تسع سنین، این عبارت هم در کافی نیامده. خیلی خب نیامده. می گوییم این عبارت حتی تستکمل. و إذا بلغ تسع سنین جاز لها القول فی نفسها بالرضا و التابی و جاز علیها بعد ذلک و إن لم تدرک مدرک النساء، تدرک را به صیغه معلوم از باب افعال بخوانید. تدرک نخوانید، به صیغه مجهول نه، این ادرک در این جا لازم است ولو باب افعال است. این را خوب دقت بکنید! ادرکت

الجاریه، ادرك الغلام، به صیغه معلوم از باب افعال چون گاهی اوقات فعل در آن لازم است. متعدی نیست. این هم یکی از آن جاها نیست. ادرك یعنی بلغ، کامل شد، در لغت عرب، چون معنایش معنای لازم است باب افعال بردند یعنی بلغ إلى درجه درك که عبارت از مرحله بلوغ باشد. ادرك در لغت عرب، ادركت الجاریه و ادرك الغلام به معنای بلغ است. و به صیغه معلوم هم بخوانید، تدرک و ادرك. دقت کردید؟ و إذا بلغ تسع سنين جاز له القول فی نفسها بالرضا و التابی، می خواهد قبول بکند یا نکند.

و جاز علیها بعد ذلک و إن لم تکن ادركت و مدرک النساء، قلت فیکام علیه الحدود و توخذ بها و هی فی تلک الحال و إنما لها تسع سنين و لم تدرک مدرک النساء فی الحيض؟ قال نعم، إذا دخلت علی زوجها، ببینید الان چند سطر من خواندم، تمام اینها از کافی حذف شده است. مشکل این یک سطر نیست. دارد که إذا دخلت علی زوجها و لها تسع سنين ذهب عنه الیتیم. در کافی از این جا دارد. خب صاحب حدائق چون اخباری است و انصافا مرد بزرگواری است. ایشان می گوید این خیلی عجیب است. ذهب عنه الیتیم و دفع إليها مالها. عین عبارت کافی. الان در کافی این طور است. الجاریه إذا بلغ تسع سنين ذهب عنها الیتیم و زوجت و اقيم علیه الحدود التامة علیه و لها. قلتُ فالغلام یجری فی ذلک، ببینید الغلام إذا زوجه ابوه، یعنی چیزی که خیلی غریب است حالا آن اولش که خیلی مشکل نبود، نیم سطر بود اما این دو تا متن را پیش هم بگذارید واقعا یک چیز عجیبی است. صاحب حدائق رضوان الله تعالی علیه به این نتیجه رسیده که این دو تا خیلی با هم فرق دارند لکن عرض کردم دقت شیخ محفوظ است. این اشتباه نشود. صاحب حدائق توجه نکرده است. آن جایی که متن کافی را آورده از کافی آورده و دقیقا مطابق کافی است و احتیاط شیخ را ببینید، گفت احمد ابن محمد. این جایی که این متن مفصل را آورده نوشته احمد ابن محمد ابن عیسی، صاحب حدائق ملتفت این نشده، آخر سند را فقط نگاه کرده. این اشاره به این است که شیخ از دو مصدر نقل می کند. و به عکس این است که ایشان فرموده. این کمال دقت شیخ است. به عکس این است که ایشان استظهار فرموده. من عرض کردم، حالا این عبارت را من ندیدم، چون سنی ها خیلی نقل می کنند. آقای سید مرتضی هم یک عبارت در باب خبر واحد دارد و بعد یک طعن عجیبی راجع به مشایخ قم دارد که اینها مشبهه و مجبره و فلان هستند. این شیخشان ابوجعفر، مراد صدوق است. خیلی تند است. این را دیدم که سنی ها زیاد نقل می کنند. عبارت خیلی تندی است و انصافا هم تند است و انصافا هم حق

با سید مرتضی نیست. خیلی تند است. اولاً ما از شیخ صدوق خبریتر در حدیث در علمای قم داریم، استاد شیخ صدوق ابن ولید است. اما استثناً بعد هم این ها مابین مجبره و مشبهه، خیلی عبارت تند است. سنی ها این را زیاد نقل کردند که سید مرتضی راجع به مشایخ قم، راست است و نوشته است، لکن مطلب ایشان درست نیست، باطل است. قابل قبول نیست. حالا درست است که ایشان منکر خبر بود اما انکار خبر نباید به این جاها بکشد که آدم این طور اهانت به علمای قم بکند اما این عبارت مرحوم صاحب حدائق را ندیدم و این هم که آقای خوئی فرمودند مشغول مرجعیت بود این سنین اوائل شیخ طوسی است، مرجعیتی نبود.

من فکر می کنم این دقت شیخ طوسی است. البته خب شاید شما بگویید این دقت خوب بود این دو تا متن را هم مقابله می کرد که در کافی این طور است و در کتاب احمد ابن محمد ابن عیسی این طور است. حالا ایشان چرا این کار را نکرده ما این را الان نمی دانیم و اصولاً حتی ما احتمال می دهیم در کتاب احمد در دو جا بوده، کما این که در کتاب شیخ هم الان در دو جاست. یکی جلد ۷ و یکی جلد ۱۰ است. احتمال دارد که در کتاب خود احمد دو جور بوده است. در نسخه ای که احمد داشته و لذا احتمال دارد که این از کتاب خود احمد است. آن یکی دیگه یا از کتاب حسن ابن محبوب است یا از کتاب ابو ایوب است، بیشتر به حسن ابن محبوب می خورد.

علی ای حال الان مشکل کار کجاست؟ چون به اصطلاح آن مصدر اول ما کاملاً واضح نیست احتمالاً کتاب ابن محبوب باشد یا مصدر متوسط ما، احتمالاً مصدر اول ابو ایوب باشد و مصدر متوسط هم کتاب ابن محبوب باشد، مشکل این است که دو نسخه از این کتاب یکی در کافی در قم است و یک نسخه هم پیش مرحوم شیخ طوسی در بغداد، از این که شیخ طوسی در این جاها تعلیق زده، اولش تعلیق زده. ظاهراً این قسمت های بعدی با مشیخه مطابق بوده، ظاهراً این طور باید باشد، آیا واقعا خود مشیخه حسن ابن محبوب دو نسخه داشته؟ عبارت نجاشی که می گوید احمد ابن الحسن جمع روایات کتاب مشیخه را، بعد آن کانت منثورۀ، احتمال دارد یک نسخه اصلی مشیخه بوده که این را احمد به قم آورده است. همان که کانت منثورۀ، متفرق بوده. یک نسخه بعدی است که بعد در بغداد مشهور شده، این نسخه احمد ابن الحسین است که جمع کرده یعنی اگر ما بخواهیم روی ظاهر همین سند و اسما و اجازات جلو برویم احتمال این طور است. یک احتمالش این است که در واقع کتابی که، چون احمد اشعری از آن احمد ابن الحسین نگرفته. مستقیم از حسن ابن

محبوب گرفته است. آن عبارت این که این کتاب منثور هم بود نفهمیدیم یعنی چه، رتبه علی اسماء الشیوخ را هم نفهمیدیم یعنی چه. هم نجاشی و هم شیخ این مطلب را آوردند در احمد ابن الحسین. دیروز خواندیم. فقط نجاشی نوشته بود رتبه علی اسماء الشیوخ. شیخ نوشته بود رتبه علی اسماء الرجال. رجال و شیوخ یکی اند، جمعها بعد آن کانت منثوره، ظاهرا نسخه معروفی که بعدها که شیخ می گوید من از این نسخه سماع دارم به بغداد آمده و احتمالا همین نسخه زیر بنای ابن ادریس در سرائر است. چون سرائر از این نسخه نقل می کند، از کتاب ابن محبوب نقل می کند. احتمالا کلا به این نسخه بر می گردد. نسخه منظم و مبوب. این نسخه ای که مرتب شده است. آیا این جا که می گوید احمد ابن محمد ابن عیسی، احمد ابن محمد ابن عیسی از این نسخه هم نقل کرده؟ اسم احمد ابن الحسین را نبرده است یا آن نسخه حسن ابن محبوب یک نوع مشوشی داشته، احمد هر دو را نقل کرده. هم نسخه مرتب را نقل کرده و هم نسخه مشوش را. به اصطلاح هم نسخه ای که کم دارد و ناقص دارد و هم نسخه ای که زیاد دارد. می گویم الان خیلی برای ما روشن نیست اصل این مطلب اما این مطلب هست که نمی شود به شیخ طوسی نسبت بدهیم که شیخ اشتباه کرده، قلما توجد عنده، الان ما اختلاف را می بینیم، چند سطر است. صحبت یک سطر هم نیست.

یکی از حضار: چجوری ممکن است نویسنده با اختلاف سه جلد، دو سه سال یادش باشد من این سند را یک جای دیگه هم چند سال قبل نوشتم و حالا مقابله بکنم. بعید نیست که این قدر حافظه قوی باشد در یک محدث.

آیت الله مددی: ببینید مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه این طریقه ای بوده البته زمان شهید ثانی نبوده، اما قبلا بوده. ایشان می گوید در باب روایات وقتی در صفات مجتهد صحبت می کند می گوید این ها این طور بودند که یک اصل را می خواندند، تصحیح می کردند و اصول را ملاحظه می کردند. مقابله می کردند و تصحیح می کردند و بعد از آن ها نقل می کردند. قاعده اش اقتضای این را می کند که ایشان از نسخه های مشیخه وقتی نقل کرده وقتی خود نسخه دستش رسید برگردد آن هایی که قبلا از مشیخه توسط کلینی بوده آنها را تصحیح بکند یا لا اقل مقابله بکند. بعد هم ایشان سال ۴۲۳ تا ۴۴۸، تا سال ۴۵۰ بغداد بوده. بعد هم ده سال نجف بوده. بعد هم اجازه داده. اجازات شیخ در نجف است. معظم اجازات شیخ در نجف است. شیخ در نجف تالیف ندارد، اجازات دارد. بعضی ها خیال کردند که

.....

نشاط علمی شیخ در نجف است، نه شیخ در نجف نشاط علمی نداشته، این ده سالی که ایشان در نجف بوده نشاط علمی نداشته اما اجازات ایشان در نجف است. اما تالیفات ایشان در بغداد است. دقت می کنید؟ در مدت چهل و یک سال، ۴۲ سالی که در بغداد بود تالیفات ایشان کلاً مال بغداد است. نکته اش به نظر من واضح است، چون شیخ قائل به حجیت خبر بود دیگه. دیگه احتیاج به مقابله نسخه ندارد. این مقابله نسخه روی مبنای ماست که فهرستی فکر می کنیم، چون شیخ رجالی فکر کرده.

یکی از حضار: اگر شیخ فتوا بدهد شاید این نقطه ضعف باشد.

آیت الله مددی: واضح است که شیخ در فتوا جمع بین روایت و تلقی کرده است. صدوق و امثال صدوق و قمی ها روی روایات و مشایخ بودند. مرحوم سید مرتضی روی تلقی بوده. شیخ مرتضی همه اش اجماع می گوید، روایت نمی گوید. شیخ ظاهراً بین دو مکتب جمع کرده. آنی هم که الان بین ما متعارف است همین است. جمع بین دو مکتب است. هم روایات را ببینیم و هم تلقی اصحاب لذا شیخ زیاد دارد که دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم. این اجماع الفرقه و اخبارهم اشاره به همین نکته است.

یکی از حضار: این را که فرمودید اگر در فتوایی موثر باشد باید چه بکنیم؟

آیت الله مددی: حتماً موثر است. پس چرا ما درس می خوانیم؟ ما این همه زحمت کشیدیم برای این است که این را بگوییم اولاً معلوم شد که در این مدت کم و زیاد هایی که شده است، خب عبارت صاحب حدائق خیلی تند است. خیلی اهانت به طائفه هم هست، خود ایشان هم ملتفت نشده که این اهانت به طائفه است. شیخ الطائفه در آن حدی باشد که در یک نقل حدیث مرتب نیست، این به چه درد شیخ الطائفه می خورد، وضع آن طائفه خیلی خراب است. غیر از خود شیخ وضع طائفه خیلی به هم ریخته است که چنین شخصی را شیخ خودشان قرار بدهند.

ببینید اگر صاحب حدائق روی این نکته های فهرستی که اصحاب ما داشتند توجه می کرد، حدیثی صرف. آن جا گفت احمد ابن محمد. این جا گفت احمد ابن محمد ابن عیسی. خب باید ملتفت می شد که چرا عبارت را عوض کرده است. البته غرض من اهانت به صاحب

حداثی نیست. این مال علم است. علم پیشرفت دارد، گفت کم ترک الاول للآخر. این از باب پیشرفت کار است. و اختصاص به این جا ندارد.

پس در این جا علت اختلاف متن حدیث اختلاف نسخه است، علت اختلاف نسخه و تصحیح نسخه کار خاص خودش را می خواهد. الان این جا مشکل داریم. حتی احتمال دارد که مثلاً شیخ کلینی اصلاً حدیث را از کتاب ابو ایوب گرفته، به نسخه حسن ابن محبوب. از کتاب مشیخه نگرفته است. چون ایشان هم صاحب کتاب است ابو ایوب ابراهیم ابن عثمان یا ابراهیم ابن زیاد، عثمان بهتر است یا ابراهیم ابن عیسی. این هم یکی از مشکلات پدر ایشان است که ما بین زیاد و عثمان. اسم خودش مسلماً ابراهیم است و انصافاً از اجلاء هم هست. مرحوم نجاشی می گوید له کتاب نوادر کثیر الروات. یکیش هم حسن ابن محبوب است.

چون الان این بر اثر گذشت زمان روشن نیست شاید شیخ رحمه الله روی مبنای حجیت خبر آن را گفته از کافی گرفتم درست نقل کرده، این را از کتاب احمد ابن محمد ابن عیسی گرفته درست نقل کرده. شیخ مشکل نداشته، یا احتمالاً مصدر کلینی با مصدر شیخ فرق می کرده که ظاهرش قطعاً این طور است. حالا دقیقاً آن مصدر کدام یکی است. الان عرض کردم بعضی ها خیال می کنند که ما همین جور یک چیزی برای خودمان در باب فهرست می گوییم. الان دقیقاً نمی دانیم چون دو سه نفرند که صاحب کتابند، خود احمد صاحب کتاب است. خود حسن ابن محبوب صاحب کتاب است. کتاب ابو ایوب کثیر الروات است. این ها صاحب کتابند تشخیص دقیق ما الان روشن نیست اما ظاهراً و العلم عند الله چون در مقاماتی که با هم تساوی دارند عین الفاظ است ظاهراً از نوشتار باشد. دیگه راجع به این حدیث بس است. ما هم خسته شدیم.

البته علی کل حال فقط ما امروز و دیروز فقط فوائد حدیثی و رجالی را خدمتتان عرض کردیم. ربطی به بحث ما در مکاسب ندارد. یکی از حضار: با توجه به این که چند نفر در این سند صاحب کتابند در مسلک فهرستی آیا لزوماً باید کتاب متأخر هر چیزی که در متقدم است بیاورد.

آیت الله مددی: نه نیست دیگه. الان مشکلی که ما داریم توصیف نجاشی و شیخ از مشیخه حسن ابن محبوب یک مقدار مبهم است.

یکی از حضار: اگر لزوماً هر چیزی که در کتاب متقدم بوده در متاخر منعکس نشود.

آیت الله مددی: این به بعد باشد.

حالا یکی دیگه از روایات که در این باب هست آن هم مبتلای به این مشکل است. روایت عبدالله ابن سنان چون شیخ اشاره کرده به روایت عبدالله ابن سنان از این جهت می خوانم، ببینید این روایت عبدالله ابن سنان که الان می خواهیم بخوانیم این در کافی هم آمده است. در تهذیب هم آمده. در تفسیر عیاشی هم مستقلاً آمده. باز در کافی از طرق وافقیه آمده. این روایت مشککش از آن روایت خیلی بیشتر است. مثلاً در این روایت یک متنش که عیاشی، البته عیاشی که مرسل نوشته. در متن عیاشی این است.

عن ابی عبدالله قال سألته ابی، کرا را عرض کردیم عبدالله ابن سنان خودش شیعه است، جوان بوده. پدرش سنی است لکن سنی متوسط، با اهل بیت اعتقاد داشته. عده ای از روایات را عبدالله ابن سنان می گوید پدرم خدمت امام صادق رسید سوال کرد. تندرو نبوده. البته خود سنان شیعه نبوده. مثل معاویه ابن عمار، آن هم پدرش از اهل سنت بود. در کتب اهل سنت هم روایت دارد، عمار دهنی بهش می گویند. اما پسرش معاویه شیعه بوده. متی یجوز امره. قال حین یبلغ اشد، اشد را به ضم شین بخوانید.

قال قلت، در این جا دراد که من گفتم. خود آقای عبدالله ابن سنان.

و ما اشدّه قال الاحتلام، قلت قد یكون الغلام ابن ثمانية عشرة سنة لا یحتلم.

عرض کردیم مثل ابوحنیفه می گفته در هجده سالگی، أو اقل أو اکثر، قال إذا بلغ ثلاث عشر سنة کتب له الحسن و کتب علیه السيئه و جاز امره إلا أن یكون سفیهاً أو ضعيفاً که در قرآن هم هست. در کتاب خصال با یک سند صحیح هم آمده تا ابوالحسین، مثلاً این جا دارد ابوالحسین خادم بیاع اللؤلؤ، یک مشکل خود این آقا است. نسخ نجاشی بعضی هایش آدم ابن الحسین است و بعضی هایش آدم ابوالحسین است. این هم یکی از مشکلات است که نمی خواهم وارد بحث رجال بشوم.

در این جا دارد عن ابوالحسین الخادم بیاع اللؤلؤ عن عبدالله ابن سنان. ببینید همین حدیث این جا به شماره ۷ است در باب دوازده. به شماره ۱۳ کافی از حمید ابن زیاد که از واقفیه است از ابن سماعه که از واقفیه است عن جعفر ابن سماعه که حالا آن هم بحث دارد.

عن آدم بیاع اللؤلؤ، این آدم بیاع اللؤلؤ همان است، ابوالحسین الخادم، عن عبدالله ابن سنان. ببینید یک حدیث واحد در میراث امامیه آمده است. این حدیث واحد در میراث واقفیه هم آمده است. از یک شخص به نام آدم ابوالحسین.

حالا متن خصال را بخوانم. قال سألہ ابی و أنا حاضر، أنا الیتیم، متى يجوز امره؟ قال حتى يبلغ أشده، قال و ما، آن جا داشت قلت، قال و ما أشده، قال الاحتلام، قال قلت، این جا می گوید من از این جا وارد شدم. قد يكون الغلام ابني ثمانی عشر سنه أو اقل أو اكثر و لا يحتلم، ببینید قال إذا بلغ و كتب عليه الشيء جاز امره. ببینید چقدر فرق کرد. در آن نسخه ای را که از مستدرک خواندیم از تفسیر عیاشی داشت إذا بلغ ثلاث عشر سنه، این ثلاث عشر سنه را برداشته اصلا کلا. آن وقت این جا چه دارد؟ كتب له الحسن و كتب عليه السیء، این جا برداشته نوشته كتب عليه السیئه، حسن را برداشته و سیئه را هم نوشته شیء، آن وقت در متنی که واقفیه نقل کردند عن عبدالله ابن سنان. قال إذا بلغ. اصلا کلام پدرم سوال کرد ندارد. إذا بلغ الغلام ثلاث عشر سنه كتبت له الحسنه و كتبت عليه السیئه و عوقب و إذا بلغت الجاریه تسع سنین فکذلك و ذلك أنها تحيض لتسع سنین. حالا این کلمه جاریه اصلا در متن واقفیه آمده است. اصلا در متون ما کلا این نیامده است. دیگه الان همه اش را بخوایم بخوانم خیلی لطائف دارد. این حدیث را اگر آقایان توانستند شماره ای که هست در این جا شماره ۶ و شماره ۷ و مصادرش هم مختلف است. آقایان توجه نکردند. خیال کردند سند یکی است. سند و مصدر مختلف است. حالا من اشاره اجمالی بکنم. تهذیب نقل کرده از علی ابن حسن. این علی ابن حسن مراد ابن فضال پسر است. این میراث فطحیه است. در کافی آمده عدۀ من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن عیسی عن الحسن و شاء این احتمالا جزء آثار و شاء باشد اصلا. این طریق امامیه است. در وسائل هم از عیاشی در تفسیرش که این هم طریق امامیه است.

در کتاب کافی فقط، این روایت کافی را جناب تهذیب هم دارد. از میراث واقفیه است یعنی سه تا میراث، واقفیه، فطحیه، امامیه، باز امامیه اش هم مختلف است و متن حدیث مختلف است مثلاً در ذیل روایت واقفیه، إذا بلغت الجاریه دارد. میان اهل سنت و علمای حدیث اهل سنت متعارف این است که سوال از غلام بوده یک دفعه اسم جاریه رفته چون سوال نبوده می گویند این زیادی است. کلام راوی است. این حدیث شناسی را هم بهتان بگویم. می گویند چون سوال از غلام بوده. یک دفعه در ذیلش حکم جاریه آمده این سوال که

نبوده. نگفت سألته عن الغلام و الجاریة، پس این کلام راوی است. کلام امام نیست و لذا ما اصطلاحاً به این می‌گوییم این حدیث مدرج است. مدرج یعنی کلام راوی در حدیث اضافه شده باشد. من این نکات فنی حدیث شناسی را خدمتتان می‌گویم یعنی راه شناخت این که این حدیث مدرج است روشن شد، نوشته که حدیث مدرج است. این الان بین اهل سنت جزء استانداردهای علم حدیث است. سوال از یک چیز بود و جوابش داده شد، یک چیز زیادی آمد، می‌گویند حالا که این چیز زیادی آمد این مدرج است. ممکن است کلام خود امام باشد ولی می‌گویند سوال و جواب واضح است که خصوص غلام است این را در میراث واقفیه اضافه کردند، این اضافه میراث واقفیه را مدرج می‌گویند.

حالا خلاصه بحث: آن جا هم متن مختلف است. فقط یک نکته اساسی است که آن جا به احتمال بسیار بسیار قوی علت اختلاف متن حدیث عبدالله ابن سنان به صورت شفاهی بوده. بعد که نوشته شده اختلاف پیدا شده است. اما این حدیث احمد ابن محمد ابن عیسی احتمالاً اختلاف نسخه باشد لذا عرض کردیم دو نکته است. آن نسخه اولیه احتمالاً با هم اختلاف دارند اما در حدیث عبدالله ابن سنان طبق همان ذوق حدیثی که ما داریم ظاهراً جزء اختلاف نسخه نیست. شفاهی بوده بعد که تدوین شده اختلاف پیدا کرده است. به هر حال در عده ایشان در چهار تاست. در سه تایشان بلغ ثلاث عشر دارد و در یکیش دارد بلغ. دیگه ثلاث عشر سنه ندارد. این حدیث کم و زیاد دارد. ملاحظه بکنید در شناخت حدیث و متن حدیث خیلی کمکتان می‌کند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين .